بحث و نظر: خط مشی های اساسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (نگاهی به برنامه دوم نیازها و امکانات/ قسمت سوم)

مرکز تحقیقات و بررسی های اقتصادی اتاق بازرگانی

در دو شماره گذشته مهمترین دست‏آوردهای‏ برنامهء اول و پاره‏ای از هدفهای برنامهء دوم را بر شمردیم و نظراتی دربارهء آنها ایراد کردیم. (تأکید این نکته را ضروری میدانیم که نقطه نظرات‏ ابراز شده در این سلسله مقالات برداشتهای‏ نویسنده است و الزاما نظر رسمی بازرگانی و صنایع و معادن ایران تلقی نمیشود.)

بدوا باید گفت در یک جامعه امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از یکدیگر جدا نیستند،بلکه‏ دیگر امور نیز با این مسائل و با یکدیگر وابسته‏اند و از یکدیگر تأثر میپذیرند و بر یکدیگر تأثیر میگذارند. اگر تقسیمی بمیان می‏آید بخاطر تعیین حدود مسئولیتها و جلوگیری از دوباره‏کاریها و تنظیم‏ برنامه‏هاست.

اما صحبت از این بود که برنامهء دوم ما را به کجا میبرد؟

بطور کلی بر اساس طرح مصوب هیأت دولت که‏ اینک در اختیار مجلس شورای اسلامی قرار گرفته به نخستین سیاست اصولی دولت بازگرداندن‏ تعادلهائی است که از گذشته‏های دور و نزدیک از اقتصاد و اجتماع ما رخت بربسته و پایهء بسیاری از نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی کشور شده است.

فرضا در منابع درآمد و در مصارف بودجه در کشور، تعادلی وجود نداشته است.سنتا دولت از هر کجا میتوانسته و با هر فشاری که لازم میدیده مبالغی‏ تحت عناوین گوناگون و عمدتا بنام مالیات و عوارض،وصول میکرد و بمصرف خرجهائی میزده‏ است.در این دریافت و پرداخت کمتر سئوال میشده‏ است که آیا وصول این یا آن مبلغ از این یا آن رشته‏ به مصلحت کشور و رشد اقتصادی و جتماعی میباشد یا نه.

یک ضرب المثل عمومی است که میگوید: درختی را که سیب طلائی میدهد از ریشه قطع‏ نمیکنند.یا یک ضرب المثل دیگر میگوید:مرغی را که تخم طلائی میگذارد سر نمی‏برند.متأسفانه از گذشته‏های دور این اصول در نظام وصولی دولت‏ رعایت نشده حالا قرار بر این است که در برنامهء دوم برای وصول هر پولی از هر محلی ابتدا مطالعه‏ شود که آیا آن وصولی به مبدأ ایجاد ثروت و درآمد و رشد تکاثری بعدی ثروت ملی صدمه میزند یا نه و اگر واقعا صدمه بزند یا از وصول آن صرفنظر شود یا با انجام اصلاحات بعدی ترمیم لازم برای جبران‏ خسارات فراهم آید.

از سوی دیگر میدانیم که بخش خصوصی در خرج‏ کردن محتاج‏تر از دولت است فرضا اگر یک کارخانه‏ خصوصی با 20 نفر کارگر اداره شود کارفرما از استخدام نفر بیست و یکم خودداری میکند مگر آنکه‏ قبلا برایش کاری ایجاد کرده باشد و باین ترتیب‏ کنترل هزینه‏ها برای او بهیچ عنوان اهمیتی کمتر از افزایش درآمدها ندارد و این هر دو را پشت روی- جدانشدنی یک سکه میداند.در دستگاههای‏ دولت از گذشته‏های دور این سنت متروک گشته.گاه‏ هر مقامی که دارای اختیار استخدامی بوده هر که را دم‏دست داشته به دستگاه دولت آورده و به‏ اصطلاح او را یا به آب باریکی رسانده یا در مراحل‏ بالاتر شغل نان و آب‏داری در دامنش گذاشته است‏ و اغلب هم در برابر اعتراض خیرخواهان یا حسودان گفته است:"ارث پدرم که نیست‏"."از جیبم که نمیدهم‏"دولتها اغلب برای ساکت‏ کردن نیروهای قادر به کار شغلهائی ایجاد کرده‏اند که هیچ اثر اقتصادی و سودآور نداشته بلکه گاه‏ فقط سبب هرز رفتن نیروی کار واقعی کشور و کشاندن‏ جوانان فعال به صنف مصرف‏کنندگان بوده است.

حالا دولت میخواهد در برنامه دوم این روند را نیز اصلاح کند و باصطلاح مصارف بودجه را اقتصادی‏ کند.اگر در همین دو نکته‏ای که گفته شد،دولت‏ بتواند موفقیت بدست آورد بسیاری از گرفتاریهای‏ اساسی و مزمن کشور را باید حل شده تلقی کرد.

البته میدانیم که هر دو مورد-خاصه با توجه به‏ تورم و بیکاری موجود در جامعه،بسیار دشوار است. اما باید بالاخره از جائی شروع کرد و باید با قدرت‏ و قاطعیت عادلانه نیز اقدام کرد و امیدواریم دولت‏ توان و قدرت انجام این کار را داشته باشد.

نکته اساسی مورد نظر دیگر ایجاد تعادل در پس‏انداز و سرمایه‏گذاری است.(ما بخصوص از یک‏ دیدگاه فلسفی که جای بحث آن در اینجا نیست‏ افعال عدمی را به افعال وجودی تبدیل کرده‏ایم)

میدانیم مؤثرترین وسیلهء سرمایه‏گذاری وجود پس‏انداز است.اما وجود پس‏انداز بخودی خود بمعنی افزایش سرمایه‏گذاری نیست،بلکه در اینجا به واسطه‏ای نیاز داریم و آن مدیریت سرمایه و پس‏انداز و داشتن مدیران با شهادت و قدرت ریسک‏ و البته داشتن قانون مناسب است.

ما میخواهیم در برنامه دوم تا آنجا که ممکن است‏ وام بگیریم-یا بدون پرده‏پوشی در شرایطی‏ نیستیم که بتوانیم به سادگی و بدون تحمیلات ناروا وام خارجی با بهره مطلوب بگیریم.ناچار باید به‏ منابع ملی روی آوریم.بر خلاف آنچه عامه تصور میکنند منابع ملی،چندان هم محدود نیست.

بعلاوه منابع ملی را میتوان با مدیریت صحیح و اجرای برنامه‏های سازنده ملی،افزایش داد.ایجاد ارزش افزوده به همین معنی است.باین ترتیب فی‏ حد ذاته این قدرت ملی وجود دارد که سرمایه‏های‏ زایندهء ملی را افزایش دهیم و بی‏مهابا-و البته نه‏ بی‏برنامه-آنها را در کارهای زایندهء اقتصادی‏ جدید بکار بیاندازیم.

از نظر محاسبات اقتصادی،پس‏اندازها-برای‏ آنکه به رقم قابل توجهی برسد-باید از سودی که‏ حد اقل دو یا سه درصد بیشتر از تورم سالانه باشد، برخوردار باشد.از سوی دیگر سود واگذاری پس- اندازهای مردم به سرمایه‏گذاران نباید چندان‏ زیاد باشد که استقبال از سرمایه و سرمایه‏گذاری را کاهش دهد و یا سبب گرانی بیش از حد فراورده‏ها و توسعهء تورم گردد.می‏بینید که اگر همهء ظرافتهای‏ لازم بکار گرفته نشود به دور باطلی خواهیم رسید. در حقیقت هنر برنامه‏ریزی و فن حکومت در همین‏ است که درست در حول و حوش نقطهء تعادل‏ مطلوب حرکت کند.

این نکته را هم بگوئیم که پیشرفت-خاصه در قالب برنامه‏های عمرانی چند ساله و با اجرای‏ طرحهای سرمایه‏بر دیربازده،خواه ناخواه درجات‏ کم و زیادی از تورم همراه دارد اما مساله مهم اینست‏ که حکومت باید تورم را هم بین مردم جامعه تقسیم‏ کند.مطلقا قابل قبول نیست که مردم فقیر و بیکار را بحال خود بگذاریم و اجازه دهیم تورم آنان‏ را به نابودی بکشاند و در عوض گروهی اندک از مکانیسم تورم در کوتاه مدتی ثروتهای کلان‏ بیاندوزند و احیانا راه سرزمینهای دیگر را در پیش‏ گیرند.بهترین راه برای غلبه بر تورم ایجاد توازن‏ مطلوب بین طرحهای کوتاه مدت و بلند مدت‏ و بهترین راه تقسیم فشارهای تورمی جامعه ایجاد اشتغال کامل است.تردید نیست درجه‏ای از فداکاری ملی را هم بر این عوامل باید افزود تا رشد میسر گردد.اما البته درجه‏ای که جامعه توان‏ عملش را داشته باشد و بهانه و دست‏آویزی برای هر نوع بی‏عدالتی اجتماعی و اقتصادی نباشد.در توجیه موضوع مورد بحث بد نیست اشاره‏ای به‏ رویدادهای اخیر مکزیک بکنیم و باصطلاح از تجربیات‏ دیگران درسی بیاموزیم.

میدانید تا چند سال پیش مکزیک یکی از بدهکارترین کشورهای جهان محسوب میشد و تورم‏ سالانهء آن به 130 درصد در سال میرسید.از چند سال پیش که مکزیک برنامه‏های توسعهء اقتصادی‏ خود را به مرحلهء اجرا گذاشت بتدریج حرکت بسوی‏ پیشرفت شروع شد،دو سه سال قبل صحبت از کنترل‏ تورم شد.بدیهی است اگر دستمزدها به تناسب نرخ‏ تورم بالا میرفت،این مارپیچ تصاعدی و نقطهء توقفی‏ نمی‏یافت.دولت با اتحادیه‏های کارگری تماس‏ گرفت و آنها توافق کردند بر تولید بیفزایند و از تقاضای اضافه دستمزدهای نامعقول نکنند.باین‏ ترتیب هم سطح اشتغال محفوظ ماند،هم تولید ملی افزایش پیدا کرد و هم تورم مهار شد.تورم‏ امسال مکزیک نسبت به سال قبل بین 10 تا 12 درصد برآورد شده و پیش‏بینی میشود مکزیک سال‏ آینده فقط 3 درصد تورم داشته باشد.رشد اقتصادی‏ کشور هم به جائی رسیده که مکزیک اینک بصورت‏ یکی از کشورهای جدیدا صنعتی شده درآمده است‏ در حالیکه در این سالها مکزیک هم مانند ما و دیگر کشورهای عضو اوپک با کاهش مداوم قیمت نفت‏ روبرو بوده است.از مثالهای دیگر خودداری میکنیم

مورد دیگر از خطمشی‏های اساسی ایجاد تعادل‏ در تجارت خارجی کشور است.گفتن این مسأله ظاهرا ساده است.اما عمل به آن در شرائطی که میخواهیم‏ برنامه‏های عمرانی اقتصادی،اجتماعی و فرهنگی‏ را اجرا کنیم بسیار دشوار است.حتی با احتساب‏ درآمد نفت،برقراری تعادل در تجارت خارجی‏ بسیار دشوار است مگر اینکه ما تعادل پنجساله را یعنی تعادل در دوران برنامه دوم را در نظر بگیریم‏ و اولویت را هم به تولید کالاهائی دهیم که در بازارهای دنیا مشتری دارند مانند محصولات‏ پتروشیمی-مس-فراورده‏های مسی-آلومینیوم‏ و فراورده‏های آن-روی و فراورده‏های آن-آهن‏ و فولاد-فراورده‏های ساخته شده-صنایع دستی‏ خشکبار و کمپوت و آب میوه و فراورده‏های غذائی‏ خاص مانند خاویار و میگو فراورده‏هائی با ارزش‏ افزوده بسیار-صدور خدمات-گسترش توریسم- ورود به بازارهای جهانی انتشارات لوکس و گرانبها- که هم ارزش فرهنگی دارد و هم ارزش اقتصادی- صدور سنگهای معدنی بصورت تغلیظ شده و یا حتی‏ خالص یا فراورده آنها-صدور سنگهای ساختمانی‏ صیقلی شده و قطعه‏بری شده(بر اساس سفارش‏ مشتریان و بمنظور بالا بردن ارزش افزوده).

از سوی دیگر تا حدی که صرفه اقتصادی ایجاب‏ کند به روشهای تعمیراتی کمی قدیمی‏تر روی بیاوریم. اگر بیاد داشته باشید تا پیش از افزایش مهار گسیخته‏ بهای نفت(که مانند برف در آفتاب تابستان،خیلی‏ زود اثرات آن به صفر گرائید)،تعمیرکاران، قطعات را تعمیر میکردند و باین ترتیب هم در مصرف‏ قطعات وارداتی صرفه‏جوئی میکردند و هم مهارتهای‏ انسانی خود را بالا میبردند،بطوریکه بعضی از آنها شهرتهایی یگانه داشتند.اما حالا همه قطعه کار شده‏اند.چند پیچ را باز میکنند.قطعهء نو وارداتی‏ را جای قطعه کهنه میگذارند و دوباره آنها را پیچ‏ میکنند و ماجرا تمام میشود.شاید صنعت مونتاژ از این قبیل،برای صنعت انبوه،در شروع کار عامل‏ تحرکی به شمار رود اما باید بتدریج بر درصدهای‏ ساخت و ورود در جزئیات قطعات سرهم‏بندی شده‏ بر ارزش افزوده تولید شده در داخل کشور افزود و مهارتهائی را بدست آورد که بتواند در جهان برای‏ خود کسب شهرت کند.تا چندی قبل مهارت‏ نقره‏کاران و پرداخت‏کاران اصفهان چنان مشهود بود که برای پرداخت لوازم جراحی به دنبال‏ آنان می‏گشتند.هم اکنون بافندگان فرش ایران- خوشبختانه هنوز در صدر بافندگان جهان قرار دارند و ارزش افزوده‏ای که تولید میکنند از فرآوردهء صادراتی دیگر بیشتر است.

حالا که صحبت از ایجاد تعادل در بازرگانی‏ خارجی میکنیم باید یک نکته اساسی را تذکر دهیم. ما باید از تنگ نظری بپرهیزیم.نمیتوانیم برای هر کالای وارداتی به عنوان لوکس و نیمه لوکس عوارض‏ سنگین و محدودیتهای غیر منطقی وضع کنیم و در همان حال طالب افزایش بی‏حد و حصر صادرات‏ با ارزش افزوده بسیار بالا باشیم.

برای مثال شما رنگ و روغن و قلم‏موی نقاشی را چگونه ارزیابی میکنید؟و آنرا در برابر یک تابلوی‏ نقاشی ابتکاری و پر ارزش که یک نقاش ایرانی‏ میکشد و قابل صدور و فروش به قیمت بسیار عالی‏ میباشد چگونه برآورد میکنید؟دربارهء یک کار عکاس هنری چه؟در مورد کارهای شیشه‏گری و چینی‏سازی که احتمالا قسمتی از مواد آن باید از خارج بیاید چه؟آنچه مهم است در این موارد ارزش‏ افزوده‏ایست که باید در کشور ایجاد شود.

حتی در مورد واردات،سیاست اصولی ما باید این‏ باشد که هر ذره کار که ممکن است در داخل کشور روی‏ آنها انجام شود،در اینجا صورت گیرد،اما سبب‏ نشود که ریشهء تحصیل درآمد خشکیده شود.

مثلا همان رنگ روغن و قلم را میتوان با شرائط معقول وارد کرد تا هنرمندان نقاش به ایجاد آثار هنری با ارزش افزوه بالا اقدام کنند و در همان حال‏ تحت نظارت و استاردهای قابل قبول جهانی، تولید داخلی آنها را نیز افزایش داد و به حدی‏ رسانید که دیگران خریدار محصولات ما باشند.مگر نه اینست که تا چند دهه قبل قلم‏موهای آبرنگ‏ ایرانی که از موی گرده گربه پنجماهه ساخته میشد در بازارهای دنیا بعنوان یک وسیله کار ممتاز فروخته‏ میشد؟

برنامه‏ریزی تعادل واردات و صادرات ما هرگز نباید خشک و یک جانبه باشد زیرا که امور اجتماعی‏ را نمیتوان متوقف کرد.باید با انعطاف،صرف وقت‏ و حوصله کار خود را به پیش ببریم و در طول زمانی‏ معقول نه فقط تعادل تجارت خارجی را بدست‏ آوریم،بلکه حتی مازاد هم داشته باشیم. بحث ما ادامه خواهد یافت.